بسمه تعالی

۱۷/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

بحث در مورد حجیت خبر واحد در موضوعات هست شهید صدر بحثهایی را در کتاب بحوث فی شرح العروة الوثقی در این زمینه دنبال می‌کنند من محور بحث را روی فرمایشات ایشان قرار می‌دهم البته بعضی وجوهی را که ایشان ذکر کرده و رد می‌کنند و خیلی نکته خاصی هم در مورد آنها نداریم آنها را نمی‌آورم بیشتر وجوهی را ذکر می‌کنم که ایشان روی آن تکیه دارند یا نکته‌ی خاصی در مورد آن وجود دارد که صحبت کنیم بحوث جلد دوم، صفحه 88، در واقع ایشان می‌فرمایند که حجیت خبر واحد در شبهات موضوعیه را در سه جهت می‌شود بحث کرد: جهت اول اینکه به نفس الدلیل حجیت خبر واحد در شبهات حکمیه برای اثبات حجیت آن در شبهیه موضوعیه تمسک بشود دو تا تقریب من اینجا ذکر کرده‌ام که تقریب اول را نمی‌پذیرند که خیلی تقریب بدی هم نیست که خیلی وارد آن نمی‌شویم تقریب دوم تقریبی هست که آن را هم نمی‌پذیرند ولی یک سری نکاتی در مورد آن هست که آنها را عرض می‌کنم ایشان می‌فرمایند که ما به ملاک اولویت عرفیه از حجیت خبر واحد در احکام نسبت به حجیت خبر واحد در موضوعات تعدی کنیم به این بیان احکام خبر واحدی که در آن هست مشتمل بر وقایع متعدد هست حکم، حکم کلی هست وقایع متعددی را در بر دارد در موضوعات یک موضوع شخصی را در بر می‌گیرد پس بنابراین عرفا اگر خبر واحد را شارع در احکام حجت کرد طبیعتا خبر واحد را در موضوعات هم باید بگوییم حجت کرده است ایشان بعد جواب می‌دهند که اگر تمام موارد با بیانی که من عرض می‌کنم اشکالی که این وجه دارد این هست که انسداد نوعی علم در باب احکام می‌تواند جزء الموضوع برای حجیت خبر واحد باشد و این انسداد نوعی علم در مورد موضوعات نیست اصل تقریب را ایشان اینگونه تعبیر می‌کنند می گویند چون اولویت عرفیه وجود دارد این سبب می‌شود که دلیل حجیت خبر واحد در احکام دلالت التزامیه‌ی عرفیه بر حجیت خبر واحد در موضوعات پیدا کند این دلالت التزامیه‌ی عرفیه یعنی چه‌؟ یکی باید این را بررسی کنیم، یکی پاسخی که ایشان در این مطلب دادند آیا این پاسخ صحیح هست یا نه؟ ایشان می‌فرمایند چون عرف حجیت خبر واحد در احکام را بالاولویه دال بر حجیت خبر واحد در موضوعات می‌داند یک دلالت عرفیه التزامیه حاصل می‌شود دلالت التزامیه یک موقعی از سنخ دلالتهای لفظیه هست به این معنا که خود متکلم با این کلام خود مطلبی را می‌خواهد القا کند به این معنا اگر مدعی باشند روشن هست که یک این چنین اولویت عرفیه این چنین دلالت التزامیه را موجب نمی‌شود شرط این دلالت التزامیه‌ای که مقصود متکلم باشد این هست که متکلم به این دلالت توجه داشته باشد یا باید بینه بالاخص باشد به طوری مه نفس توجه به آن ملزوم توجه به لازم را می‌آورد طبیعتا قصد او را به دنبال می‌آورد یا لااقل خارجا ما بدانیم که متکلم تصادفا اینجا به این ملازمه توجه داشته باشد به هر حال باید ملازمه برای متکلم مورد توجه باشد و مجرد این اولویت عرفیه اقتضا نمی‌کندکه به این ملازمه

توجه شده باشد پس به این بیان نمی‌شود دلالت التزامی عرفیه را قائل شویم. یک جور دیگر این هست که گاهی اوقات بعضی چیزها مفاد عرفی کلام هست به این معنا نه اینکه متکلم می‌خواست این معنا را افهام کند کلام کاشفیت نسبت به این معنا داشته است متکلم توجه نداشته ولی خود کلام جنبه‌ی طریقیت نسبت به این معنا دارد ما بگوییم که همین کاشفیتی که کلام نسبت به یک شی دارد همین مقدار دلالت التزامیه‌ی عرفیه هست و همین دلالت کافی هست این دلالتی هست که تابع اراده‌ی متکلم نیست جنبه‌ی کاشفیت و طریقیت دارد قبل از اینکه بحث را ادامه دهم این نکته را عرض کنم در بحث مثبتات اماره گاهی اوقات گفته می‌شود در حجیت مثبتات اماره دو بیان هست یک بیان این هست که اخبار به ملزوم اخبار به لازم آن هم هست و ‌یک بیان هم این هست همان درجه‌ای که اماره نسبت به ملزوم کاشفیت دارد همان درجه هم نسبت به لازم کاشفیت دارد بیان اول یک ابهامی در مراد خود دارد اینکه ما می‌گوییم اخبار به ملزوم اخبار به لازم هست اخبار به ما هو فعل غسی للمتکلم اراده شده این اشکال وجود دارد که مجرد اینکه ملازمه واقعیه بین دو شی باشد لازمه ‌آن این نیست که متکلم هم به ملازمه علم داشته باشد اگر علم هم داشته باشد الان توجه بالفعل نسبت به این ملازمه داشته باشد تا قصد افهام این معنا را کرده باشد این دو با همدیگر ملازمه ندارد حتی حالا این نکته را هم باز ضمیمه کنم ممکن هست متکلم هم علم به این ملازمه داشته باشد ولی چون مخاطبین علم به ملازمه ندارند و نوع مردم علم به ملازمه ندارند متکلم قصد افهام معنا را نمی‌کندچون افهام باید بوسیله‌ی سببی باشد که این سبب صلاحیت افهام این معنا را داشته باشد یعنی برای نوع مخاطبین سببیت داشته باشد بنابراین برای اینکه اخبار از ملزوم اخبار از لازم باشد هم علم مخبر به این ملازمه معتبر هست وهم علم مخبر به اینکه این ملازمه‌ی عرفیه هم دارد مجرد ملازمه‌ی واقعیه کافی نیست چون می‌خواهد از این ملازمه برای افهام این معنا یا لااقل اگر برای افهام به شخص خاص دارد نسبت به مقصود به الافهام باید به آن ملازمه قائل باشد تا استفاده کند یعنی به عقیده‌ی متکلم مقصود به الافهام به این ملازمه معترف باشد تا این ملازمه را قبول داشته باشد این دو تا شرط هم علم شخص خود و هم علم به عالم بودن مقصود به الافهام به ملازمه لازم هست اگر اینها نباشد اخبار از ملزوم اخبار قصدیه نسبت به لازم ندارد این اشکالی هست که معمولا به این تقریب می‌شود ولی ممکن هست مراد از این تقریب نه اینکه اخبار به ما نحن فیه فعل قصدی باشد این بازگشت به همان تقریب دوم می‌کند اخبار از ملزوم اخبار از لازم هست یعنی همان درجه‌ی کاشفیت و طریقتی که دلیل نسبت به ملزوم دارد نسبت به لازم خود هم دارد و عقلا اماره را به مناط طریقیت و کاشفیت معتبر می‌دانستند پس ملاک حجیت عقلایی‌ای که نسبت به ملزوم هست نسبت به لازم هم هست همان بیان دوم. اینکه آیا تقریب دوم درست هست یا نه باید نسبت آنها هم بیان کرد. مانحن فیه هم عین این بحث در موردش هست که این دلالت التزامه که شما می‌گویید آیا مراد دلالتی هست که تابع اراده‌و قصد متکلم هست شرط آن این هست که متکلم هم علم به ملازمه داشته باشد و هم علم داشته باشد که مقصود به ‌الافهام به این ملازمه توجه دارد تا بتواند به وسیله‌ی لفظی که دال بر ملزوم هست حکم به لازم آن را هم افهام کند این چنین چیزی در ما نحن فیه که اصلا

اثبات نشده است مگر این دلالت التزامیه را بگوییم از این باب هست که نه مقدار کاشفیتی که شی دارد آن کاشفیت نسبت به لازم آن هم وجود دارد و عرف تابع این هست که آیا این کاشفیت کافی هست یعنی به تعبیر دیگر ادله‌ای که دال بر حجیت ظهور هست ظهور یعنی چه؟ ظهور یعنی آن چیزی که متکلم قصد افهام آن را دارد یا هر چیزی که از کلام متکلم فهمیده شود؟ اعم از اینکه متکلم قصد افهام آن را داشته باشد یا قصد افهام را نداشته باشد، اینها خیلی بحث دارد و تامل دارد در اینکه واقعا اینها دلالت التزامیه هست بله ممکن هست بگوییم که عرف متعارف وقتی از یک کلام متکلم یک ملازمه‌ای را فهمید این لازمه را می‌گوید اگر شارع اراده نکرده باشد باید کانه دلیل بر خلاف آن را بیاورد این جور فهم‌های عرف متعارف محال هست یک نکته‌ای را اینجا عرض کنم یک موقعی می‌گوییم این اولویت عرفیه ولو اولویت قطعیه هم باشد باز همه‌ی بحث‌ها می‌آید بحث این نیست که اولویت ظنیه باشد چون اولویت قطعیه بحث این هست که اگر ملزوم ثابت باشد لازم آن هم ثابت هست و چون ثبوت ملزوم قطعی نیست ثبوت لازم هم قطعی نیست که ادله‌ی حجیت آن را شامل شود ما نمی‌خواهیم بگوییم اولویت ظنیه‌ی عرفیه حتی اولویت قطعیه‌ی عرفیه هم نیاز به دلیلی برای اثبات حجیت خود دارد. بنابراین دلالت عرفیه‌این نیاز به این بحثها دارد البته من به نظرم می‌رسد آن چیزهایی که عرف از یک کلام بدست می‌آورد آن حجت هست به این معنا که عرف آن درک‌هایی که چون عرف خیلی وقتها به این جور نکات توجه ندارد که آیا این مقصود متکلم هست یا نیست آن چیزهایی که از کلام متعارف بدست می‌آید آنها را معتبر می‌داند مگر اینکه خود شارع برخلاف او تصریح کرده باشد یعنی دلالتهای عرفیه به همین معنا ولو مقصود متکلم نباشد آن حجیت دارد ولی شرط حجیت آن این هست که از کلام متکلم چیزی برخلاف آن صادر نشده باشد اگر چنین باشد شبیه سیره عقلا می‌شود و بحثهایی را در مورد سیره‌ی عقلا بعدا می‌اوریم که اثبات عدم ردع می‌خواهد آن نکاتی که در مورد سیره عقلا بعدا صحبت می‌کنیم در این تقریب هم می‌آید این تقریب بدون اثبات آن نکات کافی نیست.

پرسش: ما اگر در دلالت‌ها اگر در مقام بیان کشف مرادهای شارع در بحث شریعت نیستیم اینکه مثلا بگوییم در متعارف یک چیزی را از دلیل می‌فهمد فقط توجه دارد که این را عرف متعارف می‌فهمد ولی به این که ولو مراد شارع نیست دلیلی برخلاف آن نیاورده حجت هست یا اینکه نه وقتی قرینه‌ای برخلاف آن نیاورده عرف متعارف به طور متعارف نسبت به شارع می‌دهد یا شارع اراده کرده است؟ پاسخ: اراده کرده است یعنی از این کلام اراده کرده است نه دو بحث هست یکی اینکه عرف متعارف می‌گوید این مقصود هست نه مقصود از کلام، این اراده یعنی اراده لبیه، کلمه‌‌ی اراده در دو مقام به کار می‌رود یک نکته‌ای را عرض کنم گاهی اوقات می‌گوییم شارع مطلبی را اراده کرده یعنی اینکه تمام احکام مرادهای شارع هستند ولی مقصود از این کلام نیستند مراد یک موقعی آن چیزی که با کلام قصد افهام او را دارد هست و یک موقعی مراد آن چیزی هست که شارع آن را تشریع کرده است عرف متعارف می‌گوید این مراد شارع هست یعنی شارع این را اراده کرده نه اینکه از این کلام اراده کرده و اگر

بگوییم این از نوع دلالت لفظیه هست دلالت لفظیه یعنی چیزی که بوسیله لفظ خواسته آن را افهام کند این اراده غیر از آن اراده هست ما کلام چیزی را به ما افهام می‌کند دلالت را یک موقعی فعل اختیاری متکلم در نظر می‌گیریم اینجا دلالت وجود ندارد اینکه می‌گوییم دلالت تابع اراده هست یک موقعی دلالت به معنای آن چیزی هست که کلام آن را به ما می‌فهماند ولو متکلم قصد افهام آن را نداشته باشد ولی ما قبول داریم کلام این مطلب را به ما می‌فهماند ولی آیا هر چیزی که کلام آن را به ما بفهماند این داخل در مقوله‌ی ظهور هست ادله‌ی حجیت ظهور آن را می‌گیرد یا نمی‌گیرد بحث من این هست؟ فرض کنید من می‌دانم اگر در نماز طهارت معتبر باشد یک دلیل دیگر داریم که بین نماز و طواف در احکام یک دلیلی گفته الطواف بالبیت صلاة دلیلی که می‌گوید الصلاة یشترط فیه الطهارة خود این دلیل دال بر آن مطلب نیست بله دلیل تنزیل یک چیز دیگری هست. پرسش: ملازماتی که دلیل لفظی نیست از چه سنخی از دلالت را شامل می‌شود؟ یک نوع دلالت عرفیه هست من عرض می‌کنم آن چیزی که کلام دال بر او هست اگر شارع مقدس این را اراده نکرده باشد باید رد کرده باشد چون عرف متعارف این جور چیزهایی که از کلام فهمیده می‌شود آنها را معتبر می‌دانند به شرطی که از طرف شارع ردعی وارد نشده باشد خود این یک سنخ و دلیل خاصی هست این خود یک بحث مستقلی دارد که این دلالت التزامی عرفیه به چه سنخ هست اینها حجت هستند یا حجت نیستند من حتی می‌خواهم دلالت التزامی ظنه را هم بگویم معتبر هست در بعضی بحثها در مورد این دلالت ظنیه عرفیه صحبت کردیم که اینها حجیت اقتضائیه دارند و این حجیت به شرطی که ردعی از شارع نیاورد حجیت فعلیه دارد شبیه سیره‌ی عقلا می‌باشد و نکاتی که در مورد سیره عقلا هست در این مورد هم میاید. مکمل این بحث بحثی هست که در مورد سیره عقلا مطرح می‌کنیم اما اصل مطلب که انسداد نوعی نسبت به باب علم وجدانی نسبت به احکام هست که آیا واقعا عرف متعارف انسداد نوعی را در باب احکام نسبت به موضوعات بیشتر می‌داند بعضی موضوعات هست که خود انسان هم می‌تواند تحقیق کند همه‌ی موضوعات اینگونه نیست که بشود تحقیق کرد فرض کنید می‌گوید خانم و آقا با همدیگر ازدواج کردند شخص می‌گوید بله من بودم عقد اینها به همدیگر خوانده شد من چگونه می‌توانم اینها را تحقیق کنم یک سری چیزهایی هست که تحقیق آنها امکان‌پذیر هست ولی بسیاری از موضوعاتی که خارج از حیطه‌ی تحقیق و بررسی من هست آن انسداد باب علم نسبت به آنها هم هست. در مورد احکام ما یک سری احکام ائمه معصومین علیهم السلام هستند به دلیل شرایط تقیه‌ای که ائمه معصومین علیهم السلام در آن زمان می‌زیستند یک شرایط انسدادباب علم نسبت به ائمه گسترده‌تر بود حالا ما زمان پیغمبر را در نظر بگیریم که بحث تقیه و اینها مطرح نیست زمان پیغمبر هم همه‌ی اشخاص که به راحتی نمی‌توانستند به حضرت پیغمبر دسترسی داشته باشند و ممکن بود در شهرهای دیگر بودند و در آن شهرهای دیگر هم همیشه پیغمبر در دسترس نبودند که بخواهند از حضرت سوال کنند این جور مشکلات هست که خیلی وقت‌ها اشخاص راه علم به یک معنا بر آنها منسد هست ولی در اکثر موضوعات هم همین جور مسائل هست یعنی این انسداد نوعی باب علم اختصاص به احکام ندارد نسبت به احکام و

موضوعات عرف متعارف نمی‌تواند تشخیص دهد که انسداد باب علم نسبت به احکام بیشتر هست یا نسبت به موضوعات مگر شما اینگونه بگویید که ما احتمال می‌دهیم که شارع مقدس بررسی کرده دیده نسبت به احکام انسداد باب علم بیشتر هست نسبت به موضوعات کمتر هست ما نمی‌توانیم این را تشخیص دهیم وقتی احتمال می‌دهیم شارع مقدس چنین تفاوتی را بین اینها قائل شده باشد این منشأ می‌شود که آن دلالت اولویت عرفیه از بین برود چون اولویت عرفیه بر مبنای این بود که ما کانه علم داریم که آن نکته‌ای که در نزد شارع مقدس در حجیت خبر واحد در احکام هست همان نکته در مورد شبهات موضوعیه به طریق اولی وجود دارد و این قابل احراز نیست اثبات و نفی اینها بستگی به جنبه‌های وجدانی دارد به نظر من عرف متعارف اگر شارع مقدس ردعی نکرده باشد از حکم در باب احکام حکم موضوعات را هم بدست می‌آورد اینکه بگوییم که عرف متعارف می‌گوید که شاید شارع مقدس در باب احکام انسدادی وجود داشته باشد در باب موضوعات انسداد وجود نداشته اینها فرع این هست که از شارع مقدس یک ردع‌هایی صادر شده باشد اگر دلیلهایی که بر حجیت بینه هست دلیل‌هایی که گفته حتما در موضوعات باید بینه باشد که بعدا بررسی می‌کنیم اگر اینها نبود هیچ یک از ادله‌ای که در موضوعات بینه را معتبر کرده بودند نبود عرف متعرف همین که در احکام خبر واحد را حجت کرده در موضوعات هم خبر واحد را حجت می‌دانسته و تصور من این هست که اینکه ما بالوجدان احساس می‌کنیم از باب احکام نمی‌شود باب موضوعات را نتیجه گرفت به خاطر یک سری نکات هست که اولا ادعای اجماع در ببا موضوعات هست در اینکه در موضوعات بینه معتبر هست ثانیا در بسیاری از موضوعات روایت‌هایی داریم که بینه را معتبر کرده در موضوعات در بحث قضا و شهادات بینه معتبر شده این جور نکات منشأ می‌شود که عرف متعارف شک و تردید و امثال اینها بر اولویت عرفیه حاصل می‌شود والا لولا این جور جهات شاید عرف یک نوع اولویت عرفیه از احکام نسبت به موضوعات بر اولویت عرفیه حاصل شود همین که به هر حال ولو به جهت این اموری که حاصل شده ولو به جهت اجماع‌ها و امثال اینها که به هر حال روایاتی که وجود دارد و چیزی که در باب قضا بینه را معتبر کردند اینها منشأ می‌شود که انسان این اولویت عرفیه در نزد متشرع شکل نگیرد حالا در نزد عقلای غیر شرعی اولویت عرفیه داشته باشد آن اولویت عرفیه در نزد متشرع باید شکل بگیرد که اولویت عرفیه کانه شکل نمی‌گیرد این بیان نیاز به یک سری نکات این چنینی دارد که همه‌ی آنها محل تامل هست که باید روی آنها بررسی کرد. یک نکته‌ای را اینجا در مورد این دلیل ضمیمه کنم ما قبلا یک نکته‌ای را عرض کردیم و گفتیم که حجیت خبر واحد در طرق اثبات عدالت روات هم از مصادیق بحث حجیت خبر واحد در موضوعات هست اگر دلیل ما بر حجیت خبر واحد در موضوعات این دلیل اول باشد این دلیل اول نسبت به این اولویت عرفیه به موضوعات صرفه، موضوعاتی که بوسیله‌ی آن فقط یک حکم ثابت می‌شود ولی موضوعاتی که در طریق ثبوت احکام واقع هست آن اولویت عرفیه‌ای که اینجا هست آن را شامل نمی‌شود یعنی این دلیل را ما باید مورد توجه قرار دهیم که در بحث سابق گفتیم که حجیت خبر واحد برای اثبات عدالت را روی دو مبنا می‌شود بحث کرد یکی بر فرض حجیت خبر واحد

در موضوعات و یکی بنا بر عدم حجیت خبر واحد در موضوعات کانه آنجا می‌گفتیم اگر خبر واحد در موضوعات معتبر باشد در این مورد هم باید معتبر باشد آن را باید دید چه دلیلی بر حجیت خبر واحد در موضوعات هست ممکن هست بعضی از ادله‌های آن این مورد را نگیرد اجماع این را نسبت به دلیل باید توجه داشت. یعنی ممکن هست خود بعضی از موضوعات چون در طریق ثبوت احکام هستند وقایع متعدده باشند و استدلال هم این بود خبر واحد اگر در احکام حجت باشد در موضوعات حجت هست چون احکام عدیده وجود دارد در موضوع فقط واقع واحده هست خبر واحدی که در موضوعاتی که در طریق احکام هم باشند وقایع متعدده هستند چه بسا خیلی وقتها این بیشتر باشد چون اگر زراره حجت باشد تمتم روایتهای زراره حجت می‌شود و روایتهای زراره کلیه ادله را ثابت می‌کند. پرسش: شاید این نکته را اینطوری نگوید، شاید عرف ملتفت نباشد... پاسخ: نکات آن ارتکازات عقلایی را اگر شما بیان نکنید نمی‌توانید ... شما یک موقعی نکته چیزی را بیان می‌کنید و چون نکته آن این هست شما مخاطب هم قبول می‌کنید.

جهت دوم بحث این هست که ما بگوییم دلیل حجیت خبر در شبهات حکمیه فی نفسه، خود شبهات موضوعیه را هم شامل می‌شود آقای صدر می‌فرماید که دعوای تحقیق حاضر متوقف بر این هست که ما ادله حجیت خبر واحد در احکام را یکی یکی بیان کنیم ببینیم آیا شبهات موضوعیه را هم شامل می‌شود یا نه؟ اولین مهم ادله چند تا چیز هست اولین سیره عقلایی هست ایشان می‌گوید سیره عقلایی لا شک که شبهات موضوعیه را هم شامل می‌شود ولی بحث این است که سیره عقلایی به تنهایی کافی نیست باید از جانب شارع ردع نشده باشد حالا می‌خواهیم ببینیم آیا ردعی وجود دارد نسبت به این سیره عقلایی یا نه، ایشان می‌گوید ممکن است ما بگوییم دو تا دلیل بر ردع وجود دارد و دو تا روایت را ایشان نقل می‌کنند و در مورد آن دو تا روایت بررسی می‌کنند البته ما در مورد دو تا روایت صحبت می‌کنیم ولی ممکن است شخصی سیره عقلایی بر ردع را به این دو تا روایت وابسته نکند روایتهای خیلی زیادی وجود دارد که در کلام آقا حائری هم به آن اشاره شده است روایتهای زیادی که در موضوعات خاصه‌ای، بینه را معتبر کرده است ممکن است ما بگوییم از این مجموعه روایات استفاده می‌شود که لااقل اثیات عدم ردع شارع با مشکل مواجه می‌شود یک موقعی ما می‌گوییم اصلاً اثبات ردع می‌شود و یک موقعی ما می‌گوییم اثبات عدم ردع مشکل می‌شود و امضای شارع اثبات نمی‌شود بنابراین بحث را باید کمی گسترده‌تر از آنها بحث کرد به هر حال این روایتها را مورد توجه قرار داده است و روایتهای زیادی که در آن بیّنه مطرح شده است ابته سیره عقلاییه این بحثها را در مبنای شهید صدر هست بنا بر این هست که سیره عقلایی را بپذیریم در اصول آقای صدر نسبت به سیره عقلاییه خیی روشن بحث نکرده است که سیره عقلایی را پذیرفته یا نه؟ می‌گوید ما به جای سیه عقلاییه، سیره متشرعه قائل می شویم و این کافی هست حالا سیره عقلاییه هست یا نیست این اصلاً در اصول نپرداخته است مشهور به سیره عقلاییه قائل شده‌اند ما به یک سیره متشرعه‌ای که می‌تواند ناشی از سیره عقلایی باشد

و می‌تواند مستقل از سیره عقلایی و به تاسیس مِن الشارع باشد، به این تمسک می‌کندبا بیان اینکه در هر دو تقریر شهید صدر وارد شده است که بیان ما از سیره غیر از بیان مشهور نسبت به سیره هست آقای حائری در حاشیه تصریح می‌کنند که سیره عقلایی نسبت به حجیت خبر واحد بر ما ثابت نیست امثال ایشان تصریح دارند به عدم ثبوت سیره عقلاییه، و انصافاً هم ثابت نیست و لو در کلمات مدرسه مرحوم نائینی جزء خیلی اصول موضوعه قرار گرفته و خیلی روی آن تکیه می‌شود اینها از سیره عقلا نسبت به حجیت خبر واحد ثابت نیست حالا ما بر فرض اعتبار آن در مورد آن صحبت می‌کنیم. یکی بحث خبر مسعدة بن صدقه هست که ایشان به عنوان ردع نقل می‌کند ایشان پنج تا جواب می فرمایند که من سه تا از آن را نقل میکنم و دو تای دیگر جوابهای خیلی قوی نیستند ایشان هم مفصل رد کرده است یکی اینکه ضعف سند دارد و یک ان قلت و قلتی وجود دارد فردا توضیح می‌دهم و لو ضعف سند داشته باشد این احتمال صدور آن وجود دارد و این احتمال باعث می‌شود که اثبات رادعیت مشکل شود وجه دوم اینکه باید بین رادع و مردوع از جهت قوت و ضعف تناسب وجود داشته باشد و چون این سیره عقلا، سیره قوی هست با یک روایت مسعدة بن صدقه نمی‌شود آن را ردع کرد عرض کردم روایتهای زیادی در مساله وجود دارد اگر همه آنها را وسط بکشیم ممکن است بگوییم فقط روایت مسعدة بن صدقه نیست و لو آن روایتها مال بابهای خاص هست ولی این باعث می‌شود در همان بابهای خاص ردع که بشود تناسب بین رادع و مردوع حفظ بشود نکته سوم اینکه این روایت مسعدة بن صدقه « و الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البینة» ردع این متوقف بر این است که بیّنه، بیّنه اصطلاحی باشد یعنی (شاهدان) ولی اگر بینه را لغوی بگیریم خبر واحد را هم شامل می‌شود پس بنابراین این نمی‌تواند ردع سیره عقلا باشد که ایشان این را بررسی می‌کنند و می‌گویند بعید هست که بینه به معنای لغوی باشد و باید بینه اصطلاحی باشد.

و دیگری روایت عبدالله بن سلیمان هست که دو تا اشکال را مطرح می‌کنند که یکی اینکه خاص هست و عام نیست نکته دوم اینکه روایت عبدالله بن سلیمان ضعف سند دارد این روایت بحثهای سندی دارد که خود این روایت عبدالله بن سلیمان کی هست؟ تمهید مشترکات نیاز دارد؟ آیا می‌شود این را توثیق کرد؟ من همین طوری نگاه کردم دیدم خیلی بحث جدی دارد باید به طور جدی به آن بپردازیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»